جلسه 392

شنبه 16/08/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در عبادات مکروهه واقع شد که آیا این عبادات مکروهه از قبیل اجتماع امر ونهی هستند یا نه؟

مرحوم آخوند این عبادات را سه قسم کرد. قسم اول این بود که نهی تعلق گرفته است به عنوان عمل وبه ذات عمل، و این عمل بدل ندارد. مثل صوم یوم عاشورا. که نهی به عنوان صوم یوم عاشورا تعلق گرفته است و اینطور نیست که اگر کسی روز دیگری را روزه بگیرد بجای این صوم واقع بشود. بلکه هر روز که روزه بگیرد یک مستجب مستقلی را انجام داده است.

قسم دوم آن فرضی است که نهی به عنوان عمل تعلق گرفته است ولکن بدل دارد. مثل صلاة فریضه فی الحمام، که بدل دارد، صلاة فریضه فی غیر الحمام.

قسم سوم هم تعلق نهی است به عنوان آخر. مثل صلاة فی اماکن التهمة که نهی تعلق گرفته است به کون فی مواضع التهم.

راجع به قسم اول ما عرض کردیم هیچ توجیهی ندارد و اگر نهی تعلق بگیرد به عنوان صوم یوم عاشورا، این ظاهر است در مرجوح بودن، و عبادت با مرجوح بودن سازگار نیست. نه تنها ما در روایات داریم که لا تصم یوم عاشورا که روایت یاسین ضریر هست از زراره و محمد بن مسلم، که یاسین ضریر هر چند توثیق خاص ندارد، ولکن کثیر الروایة است، و بعید نیست که وثوق واطمینان به وثاقت او پیدا بکنیم بخاطر کثرت روایت او واینکه از معاریفی است که لم یرد فی حقه قدح، واین کاشف عرفی است از وثاقت.

علاوه بر این ما روایاتی داشتیم که اصلا کالصریح بود در مبغوضیت صوم یوم عاشورا. ما هفت روایت پیدا کردیم راجع به این مطلب.

البته برخی از این روایات بعض سندش مشترک است، علی بن الحسن الهاشمی چهار روایت را نقل می کند. ولکن به هر حال چهار روایت است ضمیمه اش بکنیم به روایات دیگر، برای انسان عرفی اطمینان پیدا می شود به صدور بعض من هذه الروایات.

در این روایات برخی اینجور دارد:

محمد بن ابی عمیر عن زید النرسی قال سمعت عبید بن زرارة یسأل اباعبدالله علیه السلام علیه السلام عن صوم یوم عاشورا؟ فقال: من صامه کان حظه من صیام ذلک الیوم حظّ ابن مرجانة وآل زیاد. قلت و ما کان حظهم من ذلک الیوم؟ قال: النار.

در روایت حسین بن ابی غندر عن ابیه عن ابی عبدالله علیه السلام: سألته عن صوم عاشورا؟ قال: ذاک یوم قتل فیه الحسین علیه السلام، تا اینجا که می فرماید: فإن الحسین علیه السلام اصیب یوم عاشورا، فإن کنت فیمن اصیب به فلا تصم.

یا در روایت جعفر بن عیسی هست: سألت الرضا علیه السلام عن صوم یوم عاشورا؟ فقال عن صوم این مرجانة تسألنی؟ ذلک یوم صامه الادعیاء من آل زیاد لقتل الحسین علیه السلام وهو یوم یتشائم به آل محمد صلی الله علیه وآله و یتشائم به اهل الاسلام و الیوم الذی یتشائم به اهل الاسلام لایصام و لایتبرک به.

در مصباح المتهجد شیخ طوسی ره فرموده: روی عبدالله بن سنان راجع به صوم یوم عاشورا: ما قولک فی صومه؟ فقال لی صمه من غیر تبییت. یعنی بدون قصد امساک کن، قصد صوم نکن. و لاتجعله یوم صوم کملا ولیکن افطارک بعد صلاة العصر بساعة علی شربة من ماء.

در مستدرک 7/524 مرحوم میرزای نوری از مزار محمد بن المشهدی نقل می کند همین حدیث را با سند معتبر از شیخ طوسی تا عبدالله بن سنان. سند معتبر هست، منتهی مزار محمد بن مشهدی که در دست میرزا حسین نوری ره بوده است یک مقدار برای ما مشکل هست اعتماد به آن. چون صاحب مستدرک این کتاب را که کتاب غیر معروفی هست در زمان ما، معلوم نیست که با چه طریقی نقل می کند این نسخه موجوده در ید مرحوم میرزا حسین نوری.

به هر حال این روایات بعضی صریحند در مبغوض بودن صوم یوم عاشورا. وبرخی هم ظاهرند در نهی از صوم یوم عاشورا. واین با عبادیت این صوم جمع نمی شود.

اینکه مرحوم نائینی توجیه کرده، فرموده ذات صوم مکروه است، صوم به قصد قربت مستحب است در روز عاشورا. که مرحوم آقای خوئی هم شبیه همین را فرموده است. فرموده است که ترک صوم یوم عاشورا مستحب ارجح، ولکن صوم یوم عاشورا به قصد قربت راجح هست. می شود تزاحم المستحبین. ارجح ترک صوم یوم عاشورا است، اما صوم یوم عاشورا به قصد قربت راجح ومستحب است.

البته ایشان فرموده است که ما از نظر فقهی کل این روایات نهی از صوم یوم عاشورا را ضعیف السند می دانیم و عمل می کنیم به دو روایت معتبره: صحیحه قداح و معتبره مسعدة بن صدقة، که فرموده است صوم یوم عاشورا کفارة سنة. ولی اگر بحث اصولی بکنید فرض بکنید روایات ناهیه از صوم یوم عاشورا معتبر است توجیهش این است که امر تعلق گرفته است به صوم یوم عاشورا لا مطلقا بل بقصد القربة. و این یک مستحب راجحی است ولو ترک این صوم ارجح است.

اقول: این فرمایش مرحوم نائینی وآقای خوئی ناتمام است. برای اینکه وقتی ترک صوم یوم عاشورا ارجح است یا صوم یوم عاشورا مکروه است، یعنی حال مولا عند ترک صوم یوم عاشورا احسن است از حالش عند اتیان الصوم فی یوم عاشورا. پس چطور ممکن است من مکلف قصد قربت بکنم به انجام یک فعلی که می دانم اگر ترک بکنم مولا خوشحال تر است. اصلا چه جور می تواند مولا امر بکند به فعلی به داعی بعث به آن، در حالی که احب نزد او ترک آن فعل است. چطور می شود مولا بگوید من بیشتر دوست دارم این غذا را نزد من نیاوری، ولکن اگر آوردی بخاطر من بیاور؟ نمی شود. چون وقتی مولا می گوید من خوشحال تر هستم که این غذا را نیاوری، چطور می توانم من بگویم مولا بخاطر تو و برای خوشایند تو من این غذا را دارم می آورم؟ نه مولا می تواند امر بکند به این فعل و نه من می توانم قصد قربت بکنم.

ولذا ما معتقدیم طبق این روایات که اطمینان به صدور بعض اینها داریم، بلکه چه بسا سند روایت شیخ طوسی در مصباح المتهجد هم قابل تصحیح هست ما صوم یوم عاشور را مشروع نمی دانیم کصاحب الحدائق.

صاحب حدائق فرموده این روایات دال بر عدم مشروعیت صوم یوم عاشورا است. اما آن دو روایت معتبره که صوم عاشورا کفارة سنة می شود معارض. جمع عرفی هم ندارد نوبت می رسد به ترجیح به مخالفت با عامه. این روایاتی که نهی می کند از صوم یوم عاشورا مخالف با عامه است، عامه مستحب می دانستند صوم یوم عاشورا را، ولااقل حکامهم وقضاتهم الیه امیلف طبق مقبوله عمر بن حنظله یکی از مرجحات در خبرین متعارضین این است که حکام وقضات عامه به کدام حدیث تمایل بیشتر دارند. بلا اشکال آنها تمایلشان به همان عمل طغاة بود که یوم عاشورا را مقید بودند روزه بگیرند وروز مبارکی بود برای آنها. ولذا ما حداقل این است که در مشروع بودن صوم یوم عاشورا احتیاط می کنیم، اگر نظرمان نباشد که نامشروع است لااقل من الاحتیاط بالترک.

پس ما در قسم اول مثل نهی عن صوم یوم عاشورا معتقدیم که نهی، نهی کراهتی نیست. و این نهی کراهتی از فعلی که بدل ندارد معقول نیست با امر به آن فعل جمع بشود. یک وقت بدل دارد، حرفی نیست، قسم دوم می شود. اما بدل ندارد، یعنی ما از یک طرف دلیل داریم صوم یوم عاشورا کفارة سنة، از آن طرف لا تصم یوم عاشورا، اینها با هم قابل جمع نیستند. ولذا اگر ثابت بشود این فرمایش صاحب کفایه که اجماع داریم بر صحت صوم یوم عاشورا، که این هم ثابت نیست، اگر ثابت بشود معنایش این است که اصلا صوم یوم عاشورا مکروه هم نیست. ترک صوم یوم عاشورا هم ارجح وافضل نیست. چون در قسم اول فرض این است که از همان طبیعت مأموربها که صوم یوم عاشورا است می خواهد مولا نهی کند. معنا ندارد. معنا ندارد امر به چیزی ونهی کراهتی از همان چیز. نهی کراهتی به داعی زجر است، امر به داعی بعث است، اینها با هم جمع نمی شوند.

اما قسم دوم: قسم دوم این بود که نهی تعلق گرفته به عنوان فعل نه به عنوان آخر ولکن بدل دارد، مثل لاتصل فی الحمام، مکروه است صلاة فی الحمام.

در اینجا بعد از اینکه ما دلیل داریم که این نهی، نهی کراهتی است، یعنی ارشاد به فساد نمی کند که صلاة فی الحمام فاسد است. طبعا ما قبول داریم که یا این صلاة فی الحمام منقصتی دارد که موجب می شود که اقل محبوبیة واقل ثوابا بشود از نمازهای متعارف. و این عرفی است. وقتی خود شارع ترخیص می دهد در صلاة فی الحمام در عین حال می گوید لاتصل فی الحمام، این معنایش این است که بهتر است در انتخاب واجب این فرد را انتخاب نکنید. خب این یک این عرفی است برای اینکه بخواهد بفرماید این فرد اقل حبا و ثوابا هست. و می تواند هم ناشی از یک مقارنی باشد که او مبغوض است. نه خود صلاة فی الحمام، او مبغوض نیست. یک مقارنی دارد که آن مقارن یک وجود آخری است که مباین و مغایر است با صلاة فی الحمام ولکن لازم و ملزوم هستند، او مبغوض باشد، مشکلی نیست. یک حیثیتی است در کنار صلاة فی الحمام که آن حیثیت ممکن است مبغوض باشد. ولذا خود صلاة فی الحمام محبوب است، اگر محبوب نبود عبادت نمی شد.

پس در این قسم دوم ما قبول داریم که یا این نهی ارشاد است به اینکه این صلاة فی الحمام اقل حبا و ثوابا است از نمازهای متعارف. می فرماید بجای نماز در حمام برو نمازت را در غیر حمام اتیان کن. این درست است. یا عرض کردم ممکن است ثبوتا ناشی باشد از یک مبغوضی کراهتی که در عنوان مقارن و در حیثیت مقارن صلاة فی الحمام باشد. ولی خود ذات صلاة ولو در حمام او محبوب است. پس ترکیب انضمامی می شود.

اما قسم سوم: نهی از فعل به عنوان آخر است.

مرحوم آقای خوئی فرموده است: مشکلی ندارد. چرا؟ برای اینکه ما بخاطر یک عامل وادار شدیم قائل به امتناع اجتماع امر ونهی بشویم. وآن این بود که نهی تحریمی از غصب مثلا با ترخیص در تطبیق صل بر صلاة فی المکان المغصوب ناسازگار بود. تحریم غصب نمی گذاشت که مولا ترخیص در تطبیق بدهد که ما صل را تطبیق بکنیم بر صلاة فی المکان المغصوب. چون نهی از این فرد با ترخیص در تطبیق صل بر این فرد با هم قابل جمع نبودند. و ترخیص در تطبیق صل بر این صلاة در مکان مغصوب اگر نباشد، اطلاق صل معنا پیدا نمی کند. اطلاق صل قوامش به این است که مولا ترخیص در تطبیق بدهد بر این فرد.

مرحوم آقای خوئی فرموده: در نهی کراهتی ما مشکل نداریم. ترخیص در تطبیق در ذات نهی کراهتی نهفته است. کون فی مواضع التهمة درست است که مبغوض است اما مبغوضی است که شارع ترخیص داده است در ارتکاب آن. وقتی اینطور بود با اطلاق صل مشکلی پیدا نمی کند. ترخیص در تطبیق در صل مزاحم ومعارضی ندارد. چون یک نهیی داریم از کون فی مواضع التهمة که آن هم ترخیص دارد در ارتکاب. نهی کراهتی است.

اقول: این فرمایش آقای خوئی به نظر ما ناتمام است. چرا؟ برای اینکه مشکل اجتماع امر ونهی فقط ترخیص در تطبیق نبود. امتناع اجتماع حب وبغض بود نسبت به شیء واحد. اشکال این بود که نمی شود یک فعل هم محبوب باشد و هم مبغوض. چه فرق می کند بغض تحریمی باشد یا بغض کراهتی باشد. مولا از خوردن پنیر خوشش نمی آید. یعنی حال مولا در هنگامی که شما پنیر بخورید با آن حالش که شما پنیر نخورید حساب بشود اگر شما پنیر نخورید حال مولا احسن است. ترک مکروه بکنید حال مولا احسن است. از طرف دیگر شما بگوئید که این فعل محبوب است، یعنی حال مولا عند وجود الفعل احسن است. این قابل تصور نیست که حال مولا هم عند ترک الفعل احسن باشد وهم عند وجود الفعل احسن باشد. مولا بگوید از انجام دادن این کار بدم می آید اما نه خیلی زیاد، از آن طرف هم بگوید از انجام دادن این کار خوشم می آید. زید وقتی می بینم یک کمی حالم گرفته می شود، بعد بگوید زید را وقتی می بینم خوشحال می شوم. این تناقض است.

اگر شما در اجتماع امر ونهی تعدد عنوان را راهگشا می دانستید، که اصلا قائل به جواز اجتماع امر ونهی می شدید کما هو الصحیح. فرض این است که شما می گوئید تعدد عنوان راهگشا نیست، حب وبغض به معنون تعلق می گیرد. به هر حال مولا وقتی شما پنیر بخورید خوشحال است یا وقتی پنیر نخورید؟ وقتی می گوید از نخوردن پنیر بیشتر خوشحال می شود دیگر چطور می تواند که خوردن پنیر محبوب او باشد. وقتی می گوید اگر پنیر نخوری من خوشحال ترم یا بالاتر بگوید وقتی پنیر می خوری ناراحت می شوم اما در حد مختصر و ناراحتی خفیف، ولی از آن طرف از خوردن پنیر خوشحال می شوم. این تناقض است، قابل جمع نیست.

پس بغض خفیف هم با حب قابل جمع نیست.

اگر شما تعدد عنوان را راهگشا بدانید، که باید قائل بشوید به جواز اجتماع امر ونهی حتی در نهی تحریمی. ولی شما که قائل نشدید به جواز، امتناعی شدید. ولذا در موارد ترکیب اتحادی قائلین به امتناع اجتماع امر ونهی مشکل پیدا می کنند حتی اگر نهی کراهتی باشد.

سؤال وجواب: بالاخره یکی از اشکالات اجتماع امر ونهی همین امتناع اجتماع حب وبغض است.

بله! از نظر فقهی ما نماز در اماکن تهمت را صحیح می دانیم. چرا؟ برای اینکه ترکیب انضمامی است. آن چیزی که مکروه یا حرام است حضور در اماکن تهمت است. عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیرالمؤمنین علیه السلام: من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلایقوم مکان ریبة. آنچه که مکروه است یا طبق این روایت حرام است حضور در اماکن تهمت است. حضور غیر از افعال صلاة است. با غصب فرق می کند. غصب منطبق بود بر سجود فی المکان المغصوب طبق نظر اعلام. اما حضور در یک مکان حرام باشد، دیگر بالاتر از اینکه حرام باشد که نیست، متحد نیست با رکوع وسجود. حضور یک حقیقتی است در مقابل غیاب از این مکان، چه نماز بخوانید چه نماز نخوانید نماز شما مصداق حضور نیست. حضور یک حقیقتی است محقق شده است.

بله می شود یک مثال دیگری زد برای این قسم ثالث از عبادات مکروهه، وآن این است که انسان وسواس یا کثیر الشک در اذکار نماز بخواهد اعتناء بکند به وسوسه یا شک خودش. اعتناء به وسوسه حرام نیست، ولی مکروه که هست.

در صحیحه عبدالله بن سنان داریم: قال ذکرت عند ابی عبدالله علیه السلام رجلا مبتلی بالوضوء والصلاة وقلت هو رجل عاقل. فقال ابوعبدالله علیه السلام وأیّ عقل له و هو یطیع الشیطان. فقلت له: وکیف یطیع الشیطان؟ فقال سله هذا الذی یأتیه من أی شیء هو؟ فإنه یقول لک من عمل الشیطان. قطع این ظهور دارد در مکروه بودن اعتناء به وسوسه.

یا در مورد کثرت شک داریم که فرمود ترک کن اعتناء به شک را چون این از شیطان است، اگر اعتناء نکنی او تو را رها خواهد کرد، فإنه یوشک أن یدعک.

حالا این آقایی که ولاالضالین می گوید وسوسه اش می گیرد تکرار می کند. خب این تکرارش مکروه است. وقتی مکروه شد چه جور می خواهد امر داشته باشد؟ مشکل پیدا می کند. ولذا نماز کسی که در قرائت و اذکار اعتناء به وسوسه می کند و تکرار می کند خالی از اشکال نیست.

تنها یک توجیهی که آقای خوئی در یک بحثی مطرح کرده این است که فرموده: اصلا در نماز هر چیزی ذکر خدا و ذکر پیامبر وقرائت قرآن و دعا باشد ولو نهی داشته باشد، اینها مصداق تکلم مبطل صلاة نیستند. من تکلم اعاد الصلاة انصراف دارد از ذکر خدا وقرائت قرآن و دعا.

اگر این مبنا را بگوئیم بله، این می شود ذکر، اگر حتی حرام بود تا چه برسد که مکروه باشد. ذکری که مأموربه نیست ولی مبطل صلاة هم نیست.

آنوقت لازمه این فرمایش آقای خوئی این است که اگر کسی در نماز دعاء بکند علی المؤمن که خدایا فلانی را مریض بکن، خدایا فلانی را موفق نکن، نمازش باطل نیست با اینکه نهی دارد. لازمه فرمایش آقای خوئی این است، و دیگر این می شود یک بحث فقهی.

والحمد لله رب العالمین.